

Vulgar
Graphic

ماریاضی خوانده‌های گرافیک زده

■ مهدی صادقی

Majored in mathematics,
but crazy about Graphics

Mehdi Sadeghi

بیش از ۷۰۰ طرحی که برای روزنامه‌های جام جم و هموطن سلام (از ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۵) در قالب تصویرسازی روزنامه‌ای انجام دادم، کسی از همکاران پیگیرش بوده یا حتی خبر داشته باشد.

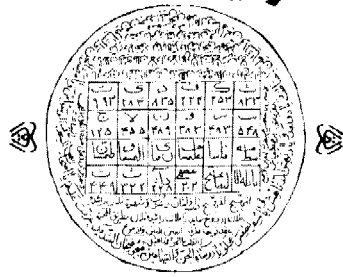
شاید جزو نخستین‌ها بودم که تصویرسازی روزنامه‌ای را به مفهوم واقعی‌اش کار کردم. پیش از آن و متأسفانه حتی پس از آن، آنچه به عنوان تصویرسازی روزنامه‌ای (که گاهی می‌توان معادل گرافیک خبری نامیدش) کسی چنین نکرد و اگر دقت را همراه تحقیق کرده باشیم، می‌بینیم آنچه در روزنامه‌هایمان متعارف بوده و هست، بیشتر کاریکاتور است که به جای تصویرسازی نشسته است یا اکنون که بیشتر کلیپ‌ها جایگزین آن شده‌اند. آن زمان من می‌بایست در کمتر از ۴۰-۴۵ دقیقه حدود یک صفحه کامل روزنامه را می‌خواندم و چیزی حدود ۷-۸ طرح برایش تصویرسازی می‌کردم. فقط خواندن آن صفحه ۱۵-۲۰ دقیقه وقت می‌گرفت. بعد اجرای آن و اکسپورت فایل ای پی اس آن برای صفحه‌آرایی، دیر می‌جنبیدم دوستان صفحه‌بند (!) عکس گل و بلبل جایگزین‌اش کرده بودند، چرا که صفحات، دقیقاً سر یک ساعت مشخص به چاپخانه ارسال می‌شد. آن وقت می‌بایست جواب کنایه‌های دوستانه

گرافیک کتاب از مهجورترین شاخه‌های گرافیک است. شخصاً صفحه‌آرایی و گرافیک کتاب را از آنجایی که ارتباط ناگسستگی با نوشته و متن دارد، بسیار می‌پسندم و شاید از میان تعداد کارهای محدودی که تاکنون انجام داده‌ام، به نظرم کتابی‌ها، بهترین‌ها باشند. می‌دانم همکاران طراح به همین دلیل، کمتر کارهایم را دیده‌اند. بعید می‌دانم بیش از ۲۲۰۰ طرحی که در فاصله سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳ برای روزنامه انتخاب و پس از آن،

پرتال جامع علوم انسانی



گرافیک خواننده
پژوهش و گردآوری: هانیه ترک‌زاده
به کوشش: مهدی صادقی
مترجم: پرینسا قادری
مدیر هنری: مهدی صادقی
ناشر: ویسم
چاپ نخست: ۱۳۸۷
ناشران: دهرمار نسخه
لیتوگرافی متن و جلد: خشه‌دنت، ۰۸۸۰۹۳۳
چاپ متن و جلد: سیرازنگ (تس) ۰۸۸۸۹۳۳
مخاطف: سپیدار (تس) ۰۷۸۹۳۳۳
شابک: ۰-۸-۸۷۶۲-۹۶۴-۹۷۸
ISBN 978-964-8763-08-9



گرافیک عامیانه

۵۴۰۰ تومان
۹۷۸۹۶۰۰۰۰۰۰۰۰
ISBN 978-964-01-0000-0
RASM

پسر دایی اش افتاده بود! آن نشانه (همایش) یکی از بهترین نشانه‌هایم شد؛ نشانه‌ای در هفت دقیقه! روزی که چون امروز، سرم گرم و دلم مشغول نبود، نشستم و جمع و ضرب کردم، دیدم آثاری که طراحی کرده‌ام، روی هم رفته (با پنجاه میلیون بالا و پایین) در تیراژی حدود هفتصد میلیون نسخه چاپ شده‌اند، یعنی یک هفت با هشت تا صفر! آن روزها روزنامه‌های زیادی منتشر می‌شد که تیراژشان کمتر از صد هزار نسخه نبود. نه چون امروز، روزنامه‌های پنج هزار نسخه که سهم هر دکه فقط دو نسخه می‌شود!

البته کارهای تلویزیونی‌ام را نمی‌شد تیراژمند (!) کنم، اما فکر می‌کنم بیش از بیست برنامه کار کردم. دیباچه این نامه مختصر به درازا کشید و من همیشه از این درازنویسی متفر بودم، به خصوص الان که با خودستایی و خودنویسی (!) آلوده شد!

عرضم این بود که گرافیک کتاب را دوست دارم، هر چند مهجور است، مثل پوستر اسم ندارد و فقط زحمت است. باز افسوس می‌خورم چرا فرصت نکرده‌ام بنویسم که چرا و چگونه گرافیک کتاب را باید شکل داد. یکی از همکاران چندی پیش، سمیناری در

مدیر فنی (احمد صدیقی) و سردبیر صفحات فیچر (استادم فریدون صدیقی) را می‌دادم. از آن همه طرح و تصویر حدود ۹۰ تایش در کتاب "یک؛ گزیده تصویرسازی‌های مهدی صادقی در روزنامه انتخاب" سال ۱۳۸۰ چاپ شد. نیز مطمئن هستم حدود دویست جلد کتابی را که در فاصله سال‌های ۷۸ تا ۸۰ برای دفتر نشر فرهنگ طراحی کردم و همه‌اش چاپ شد، کسی به امضای طراحش توجه کرده باشد. الان که نگاه می‌کنم واقعا در بین‌شان کار دندان‌گیری ندارم. به جز طرح جلدی که برای کتاب مرحوم دکتر حسین عظیمی و کتاب مرحوم مهندس بازرگان و چند تای دیگر کار کردم.

اما همه اینها پلکان تجربه‌های من شد. بعدها وقتی در یک موقعیت فورس (اضطراری) قرار گرفتم و در کوچه تنگ دوستی و رفاقت که انتهایش رودریاستی بود، گیر کردم و مجبور شدم در کمتر از هفت دقیقه، نشانه‌ای را ایده‌یابی و طراحی کنم، دانستم زمان بهره‌کشی از تجربه‌ها فرارسیده است. می‌خواستند خروجی فیلم بولتن را بگیرند و هنوز نشانه نداشت. تا دستگاه بالا بیاید، فرصت داشتم نشانه را طراحی کنم. از آن طرف آژانس جلوی دفتر بوق بوق کنان، هم انتظار مرا می‌کشید و هم انگار یاد عروسی

۲۴ الف

خانه هنرمندان ارائه کرد با عنوان گرافیک کتاب. وقتی گزارش کامل آنچه گفته بود را به دقت خواندم، متأسف شدم که چرا این همکار و دوست (که ارادت فراتر از قلبی‌ام را نسبت به خودش می‌داند) دو واژه را درهم کرده است: دستورالعمل تایپ و دستورالعمل طراحی. نمی‌توان گرافیک کتاب را به استایل‌بندی سرپاراگراف‌ها، شرح عکس‌ها، تیتراها و ... محدود کرد.

اگر می‌خواهیم دستورالعمل تایپ را بگوییم، خب بهتر از یک جلسه سخنرانی، نوشته‌های ژوزف بروکمن است که کتابش هم اتفاقاً دو سه ماه پیش ترجمه و منتشر شد. از این دست کارها و اقدامات، باید به کتاب "۱۲۶۰ دستورالعمل طراحی و لی‌آوت" نیز اشاره کنم که یکی از ناشران صاحب نام و نان، منتشر کرد و متأسفانه چیزی بیش از تکرار الگوهای کلیشه شده نبود.

من گرافیک کتاب را چیزی معادل محتوای کتاب می‌دانم و معتقدم کتاب‌ها، نه فقط خواننده که دیده هم می‌شوند. ارزش بینایی کتاب کمتر از خوانایی‌اش نیست. گرافیک کتاب را پس از خواندن و پاسخ به سه پرسش آغاز می‌کنم:

- ۱- این کتاب چیست و چه مضمونی دارد؟
 - ۲- مخاطبش کیست و چه موقع می‌خواندش؟
 - ۳- چند بار می‌خواندش و کجا می‌بیندش؟
- پاسخ به این سه، نسبتاً بنیادی و تعیین‌کننده حال و هوای گرافیک و چاپ کتاب است:
- الف- گفتمان گرافیکی و فضاسازی تصویری کتاب

- ب- قطع و قد و قواره کتاب (اگر ناشر اصرار بر قطع خاصی نداشته باشد)
- ج- جنس کاغذ یا کاغذهای متن و مقوای جلد
- د- گونه‌های چاپ متن و جلد و جلوه‌های پس از چاپ
- به آوردن موارد جیم و دال در زیرمجموعه گرافیک کتاب اصرار دارم، چرا که چاپ و کاغذ را بخشی از ابزار مدیر هنتری در تنظیم آرایه‌های کتاب می‌دانم.
- گفتمان گرافیک کتاب با طراحی نشانه نوشتاری کتاب کلید می‌خورد. باز اصرارم بر

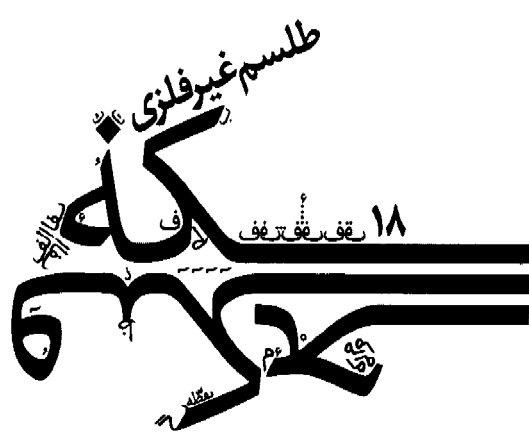
این است که کلمه لوگوتایپ را بکار نبرم. آن فضاسازی که لوگوتایپ پدیدار می‌سازد، متفاوت است از نشانه‌ای که خوانایی بر زیبایی‌اش ارجح است. گرافیک کتاب پوستری هم نیست، صددرصد ظرافت است و مینیاتور. درشت‌نمایی در کتابی که قرار است از فاصله کوتاه و به کرات دیده شود، چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

در کتاب گرافیک عامیانه از میان شاخه‌های متعدد این مقوله، که فقط هشت گونه‌اش در این کتاب آمده بود، پرداختن به طلسم‌ها را به لحاظ بیان بصری، قوی‌تر از بقیه یافتم

۲۵ ع

- بر همین اساس، مبنای کار گرافیک کتاب را طلسم‌ها قرار دادم.
- نخستین ایده‌ای که به ذهن هر کسی می‌رسید، استفاده از همان بدویت موجود در طلسم‌هاست، آنهم بدون کم و کاست.
- یعنی آنها را بگیرم و با کمی بالا پایین کردن (های کتراست، پوسترایز و این جور افکت‌ها) به نتیجه برسم. چرا که این فرم‌ها آنقدر قوی هستند که چشم و چار مخاطبان گرافیست را نوازش دهد!
- از این گذشتم، چرا که بایستی من هم در کار

۲۰ الف



مقدمه، صفحات متن، صفحات تصاویر، صفحه معرفی کتاب (لاتین)، صفحات عنوان (لاتین) و جلد.

همه اینها را با ایده‌هایی که صحبتش شد، طراحی کردم و با افزودن نقوشی که با حرف‌های مختلف ساخته بودم، سعی کردم فضای موهوم و جادویی کار را بیشتر کنم. با این حال، نظم ریاضی‌گونه‌ای که در کارهایم مشهود است، رهایم نکرد. البته این ریاضیات چندان هم در تضاد با این موضوع نبود.

ما ریاضی خواننده‌های گرافیک‌زده، هندسه بخش جدایی‌ناپذیر کارمان است و برخلاف برخی از همکاران، من این حس را می‌ستایم و افتخارم این است که دیپلم گرافیک ندارم. چرک کردن صفحات و شیلنگ و تخته انداختن بی‌مورد برخی طراحان کتاب را شایسته نمی‌دانم و احساس می‌کنم خیلی زور می‌زنند تا کارشان حس داشته باشد. سعی‌ام این بوده در گرافیک کتاب، خودم باشم، تا خواننده کتاب هم آن را حس کند. ادا و اطوار درنیارم، چرا که تحمیق مخاطبان آگاه را عین حماقت می‌دانم.

من از "حساب و کتاب" به "حس و حال" می‌رسم و آلیاژ این دو را در رسانه - هنر کتاب، مناسب و نیکو می‌دانم. به قول استاد صادق بریرانی، سراسر تاریخ هنر مملو است از فراز و فرود این "حس" و "حساب". گاهی هنرمندان احساس را ملاک قرار می‌دادند و پس از آن اثر را خلق می‌کردند و در دوره‌ای، هنرمندان با حساب و کتاب و محاسبه کردن، اثر را بی‌ریزی و خلق می‌کردند و می‌کنند.

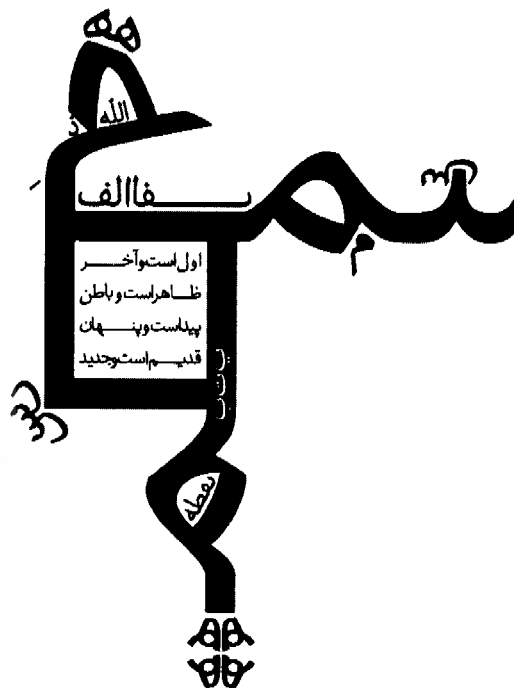
در یکی از کتاب‌های گاستون باشلار خواننده بودم، بهترین روش برای اینکه هر ایده و عقیده‌ای بتواند شکل منطقی‌اش را اثبات کند، آنست که به هیئت هندسه و ریاضیات دربیاید، چرا که اصول ریاضیات، قطعی‌ترین اصول علمی هستند. باشلار (۱۹۶۳-۱۸۸۴) از معدود متفکرانی است که تخیل هنری را تئوریزه و عناصر آن را ثابت کرد.

این چنین شد که طراحی کتاب گرافیک عامیانه، تلفیقی شد از ریاضیات و بدویت موجود در طلسم‌ها و عامیانه‌ها. ■

باشم. آن بدویت نوشته‌های طلسمی به اندازه کافی درهم و برهم و تایپوگرافیک هست و دیگر چیزی برای افزودن من باقی نیست. فقط باید مراقب باشم خودنمایی نکنم.

ایده بعدی، استفاده از نستعلیق سرویس شده (!) بود. یعنی نستعلیق را به شیوه رایج امروز، این قدر فلان و بهمان‌اش کنم تا هیچ جنبه و تنابنده‌ای، یارای خواندنش را نداشته باشد!

از این نیز گذشتم. چرا که به رسانه بودن کتاب (علاوه بر ذات هنری‌اش) اعتقاد عمیق دارم. ایده‌های درب و داغان دیگری هم آمد



که حتی ارزش نوشتن‌شان نیست، تا رسیدم به اینکه فونت میترا را انتخاب کنم و کلمات و جملات را بنویسم، بعد با روح تصویری طلسم‌ها، آنها را آراسته کنم. چنین کردم و خوب شد.

پس از طراحی نشانه نوشتاری نوبت به طراحی صفحات می‌رسید و وقتی ترتیب و تقدم و تاخرشان را مشخص کردم، طراحی آغاز شد. صفحاتی که برای این کتاب در نظر گرفتم: صفحه بسم الله، صفحه عنوان، صفحه فیفا و شناسنامه، صفحه فهرست، صفحه

